

شرح حال حکیم رکنارا مفصلاً نگاشته و اینک بمعرض اطلاع عمومی گذاشته میشود و نیز انتظار داریم که در آیه همواره قارئین ارمغان را از اطلاعات خود بهره مند و نگارنده را قرین امتنان فرمایند
اینک عین مکتوب مستشرق محترم
شرح حال حکیم رکنار

در شماره ۲ سال پنجم مجله فریده ارمغان مرقوم فرموده اید که از شاعران بزرگ حکیم رکنار «در تذکره های مشهور ابداً نامی نبرده اند» و پس ازین ازرققا و ادبا خواسته اید که اگر کسی بشرح حال آنشاعر دسترس داشته باشد بشما اطلاع بدهد.

نظر به این تقاضا اینک آنچه توانستم پیدا کنم احتراماً به عرض شما میرسانم.

اولاً حکیم رکنار هیچ گمنام نبوده و در بعضی تذکره ها بطوری که ملاحظه خواهید فرمود شرح حال این حکیم مندرجست اما چیزی که هست حکیم رکنار فی الحقیقت متخلص بمسیح بود بخوبی روشن میشود از دلائلی که ذیلاً مینویسم.

در فهرست کتب کتابخانه بوالدیان در صفحه ۲۵۹ در ضمن شرحی که مدون آن فهرست از تذکره خزانه عامره تألیف غلامعلی حسین واسطی بلگرامی میدهد و شعرا را که اسامی آنان در تذکره مذکور مندرج است تعداد میکند در تحت نمره ۱۱۲ چنین میخوانیم «حکیم رکنای کاشی متخلص به مسیح در سال ۱۶۰۶ هجری در کاشان وفات یافته است»

در صفحه ۷۶۷ همان کتاب در ضمن شرحی که از مجموعه

رسائل که يك چنگ عظیمی میباشد داده شده است میخوانیم: قضا و قدر. مثنوی در تقدیر تألیف حکیم رکن الدین مسعود کاشی متخاص به مسیح - بیت اول مثنوی از این قرار است .

شنبدم روزی از پاکیزه رائی

سرای عاریت را کدخدائی ..

ثانیاً - اکنون که از یکی بودن رکن و مسیح بخوبی آگاهی پیدا کردیم میتوانیم با آسانی بآنچه در تذکره ها از حکیم مسیح می نویسند نگاه بکنیم در آتشکده شرح ابتری از مسیح یافت میشود و همچنین باید در مجمع الفصحا باشد ولی اکنون در هنگام نوشتن این کاغذ بدبختانه جلد دوم تذکره مزبوره در دست دوستدار نیست و نمیدانم مصنف آن کتاب چه اطلاعاتی میدهد .

بدین جهت در آن شرحهائی که بدون فهرست کتابهای (کتابخانه) بودلیان از باره تذکره ها میدهد مختصر جستجوئی نموده آنچه یافتم بعرضتان میرسانم .

(۱) مؤلف تذکره منتخب الاشعار مینویسد - حکیم رکن الدین مسعود مسیح کاشانی پسر حکیم نظام الدین علی است در خدمت شاه عباس صفوی بوده و صائب تبریزی شاگرد اوست .

(۲) در تذکره خلاصه الکلام که فقط منتخباتی است از مثنویات مختلفه بکسمت از مثنوی قضا و قدر درج و شرحی که در آنجا از مصنف مثنوی داده شده است از این قرار است .

حکیم رکن الدین مسعود ابن حکیم نظام الدین علی کاشی متخاص بمسیح مدتی در خدمت شاه عباس وقت گذرانده بهندوستان در عهد شاه اکبر مسافرت اختیار نمود و پس از فوت شاه عباس بایران مراجعت کرد و در نهایت پیری در سال ۱۰۷۰ در کاشان وفات یافت .

(۳) مصنف تذکره مخزن القرائب مینویسد - حکیم رکن الدین مسیح کاشانی خانواده اش اصلاً از شیراز بوده و بکاشان فقط مهاجرت نموده اند خود حکیم مسیح نخست در خدمت شاه عباس بوده ولی پس از مدتی از شاه عباس رنجیده به هندوستان مسافرت نمود و داخل خدمت شاه جهانگیر شد و از او بسیار نیکوئیها دید پس از فوت شاه عباس بایران مراجعت کرد و در کاشان در سن ۱۰۰ سالگی جهان فانی را بدرود گفت و صائب شاعر مشهور از شاگردان او بود در همان تذکره در باره پدر مسیح هم بکرشته اطلاعات موجود است اسم او را حکیم نظام الدین علی کاشانی مینویسد و میگوید که او طبیب شاه طهماسب صفوی بوده و از اینکه پدر مسیح را نیز در یکی از تذکره ها گنجانیده اند معلوم میشود که او هم شاعر بوده .

اینست بکرشته آگاهیها که دوستدار توانستم از سرگذشت رکننا پیدا کنم و البته تصدیق میفرمائید که این شاعر ابداً گمنام نبوده و حتی نسبت بعده کثیری از شعرای ایران میتوان او را بسیار خوشبخت شمرد زیرا که هم از مسقط الرأس هم از پدر هم از جاهای توقف وهم از تاریخ وفات او اطلاعاتی در دست است و از دیوان او نیز نسخه های متعددی موجود است و خود نگارنده بکنسخه بسیار کاملی از دیوان مسیح روزی در منزل امین السلطان دیده بودم .
دوست شما (۰۰۰۰)

« تصحیح مهم »

مکتوب حکیم خاقانی که در شماره سال پنجم مندرج است با همه دقت چون از اغلاط نبوده اینک فاضل دانشمند آقای آشیخ علی ابن عبدالرسول که نسخه صحیح این مکتوب را در دست داشته اند برای

تصحیح آن اغلاط بداره ارمغان ارسال فرموده اند . ما پس از عرض
شکران و امتنان باریک‌رین مکتوب را برای آنکه صحیح است درج
کرده و در ترجمه و تشریح لغات رجوع قارئین عظام را بشماره

اول توصیه میکنیم
خدمت مدیر محترم مجله ارمغان دامت افاضاته رحمت
عرض می‌دهد

در شماره سال پنجم آن مجله شریفه مکتوب افضل الدین
حسان العجم حکیم خاقانی را درج فرموده و بدان مکتوب مجله
ارمغان را رونق و ارج افزوده اند

در ظهر کتاب شرح دیوان خاقانی که موجود است این مکتوب
نوشته شده مطابقه را مقابله کردم چون بسی اختلاف ملاحظه شد
آن نسخه صحیح تر بنظر رسید لذا برای تکمیل و تصحیح عین
مکتوب را نوشته ایفاد میدارم که هرطور صلاح داند یا بطور
تصحیح یا طبع ثانوی در نمرات بعد انتشار فرمایند

العبد علی بن عبدالرسول

مکتوب

این تحبیت صادر است ازین صوب ناصواب و خطه ایخطاری
مکمن ظلم و مسکن نفاق و بان خانه افاضل و بیت الشرف سفهاء اعنی
شروان شرالبقاع و اوحشها بدان مهیط سعدا کبر و مصعد سواد اعظم مربوط
دوات و مضمار سعادت و مرتع معالی یعنی گنجبه خیر البلاد و اطیبها
سلام علیکم ای صاحب خطران دل صحیحکم الله ای صاحب خبران دین
حیا کم الله ای دوستان نوح عصمت اید کم الله ای برادران یوسف همت
چوبند و چگونه اید آن جا که شمائید روز بازار مردمی چون است
نرخ وفا چگونه است متاع دانش چون میخرند
ایشجا که منم صعب کساد است دانید جز شما کس ندارم

سفینه سازیدم که طوفان نفاق است ذخیره دهیدم که قحط سال وحشت است (۱)
در تشویر حادثات گرفتارم انظرو ناقتبس من نور کم ضیاء از
خشک سال نایبات جگر تفته ام ایضوا علینا من الماء فیضا معلوم
شما باد که این تحیت صبابه است از صد هزار بحر شوق و صبابه است
از ورق دل بترجمان زبان ظاهر آمده اگر آب طراوت ندارد بر
آتش دل گذشته است و معذور است.

حلیتی که صفحات خانه راست (۲) خونست سوخته و جگری گداخته
که یکچند در مضیق حبه القلب جمع آمده بود پس بطارم سه غرقه
دماغ تصاعد کرد و از آنجا بهفت طبقه چشم رسیده و اعبت دیده را
پرده عنابی بسته اکنون هم از شماتت دشمنان و امانت دل دوستان از
راه دیده برگشته است و بجداول اعصاب گذشته و از سمت دست به
جوی انامل رفته اینک از سر خامه قطره قطره میدود و نقش کشف الحال
میبیند تا بدانید که دل افکار افکار است و سفینه غصه هاست از
دست مشت و وحشی نسب سبعی خصال دون نهاد بد نژاد لایب و بوم
ولا اکثر لهم.

کالجا خران دین فروشند ^{گاو علم ایشان و مطالعات و تکیه} کوتاه نظر و دراز گوشند
قومی دیگر حالف خائف نفوس ^{حاصل علوم ایشان} مزید معتدل ذات
لفیف خاطر اجوف باطن چون الف وصل گمنام
یکسر دو زبان مار پیسه یکچشمه همه چو بادریسه
در میکرده قبله مهین شان صدر که سر که در چین شان
جو قوی چون باد پراکنده و از باد پراکنده تر مغزها فراره غرور دلها

(۱) کلمه وحشت ظاهراً غلط است و مناسب محبت است و ما

فی معناها

(۲) این جمله بنظر قاصر غلط و معنی درستی از آن مفهوم نمیشود

و البته خالی از تحریف نیست .

تنور نار طمع مذبح بی سکین مجروح بی تسکین شیطنت خوی
 سلطنت جوی وارثان ناخلف خواجگان باسلف علم لایبفع طوق گردنشان
 دعاء لا یسمع داغ جبهتشان (بوذرقبان بولهب خوی . رعنا صفتان را
 عنا گوی - نرماده چوقفل ویره یکسر - خاقانی را نهاده بردر - از این
 يك رمه اعدا که آحاد تخته الحاد را الوقند که نامشان در نامه الهی
 این است که الذین یلحدون فی آیات الله وخط بقومی فرستند که
 خطابشان در خطبه (۱) خدای این است نسوالله فاناسهم وسربگوش
 گروهی داند که حلقه گوششان این است ان الکافرین لا مولی لهم
 بر این دل آسمان رنگ ستاره شناس نمرود وار کمان کشیده با چنین
 پیکار آه ارنه تن را نفس نیکان جوشنی کردی و یانه همت پاکان
 مرهمی نمودی جبل الورید را جای انقطاع است و سبب اتصال را
 جز اصطناع دوستان نمیدانم ،

بیت الحیات را وقت انهدام است امید مرمت جز بمکرمت یگانگان
 نمیدارم آتش را که بین الحشاشه والحشا مضطرم شده است انطفای
 آن جز مدد هم جنسان نمی بینم در این وسواس بودم که زاده ارادت
 در سیر ملکوت از دست راست در آمده بدست چپ ندا کرد اعنی دل
 و گفت خاقانید باز این چه دست برد است که گریبان تو گرفته و این
 چه خار خیال است که دامت باز کشیده باز نقش زیاده میجوئی ظل
 عدم مبطلبی صورت معدوم الاسم موجود الجسم میخواهی مرد غرقه بحر
 اخضر به که تشنه موت احمر .

ازهر همدمی که بیایی بگانه رنگ عمرت در آرزو شدودر انتظاره
 بوی جنسیت مطلب نقش وفا مجوی که مبسرت نشود نگویم
 که رقم وفا در عهد ما محوشد حاشا که خود در تخت خانه تقدیر در
 نیامد ای مرد چه دوست کدام جنس و کجا بگانه
 انتهی